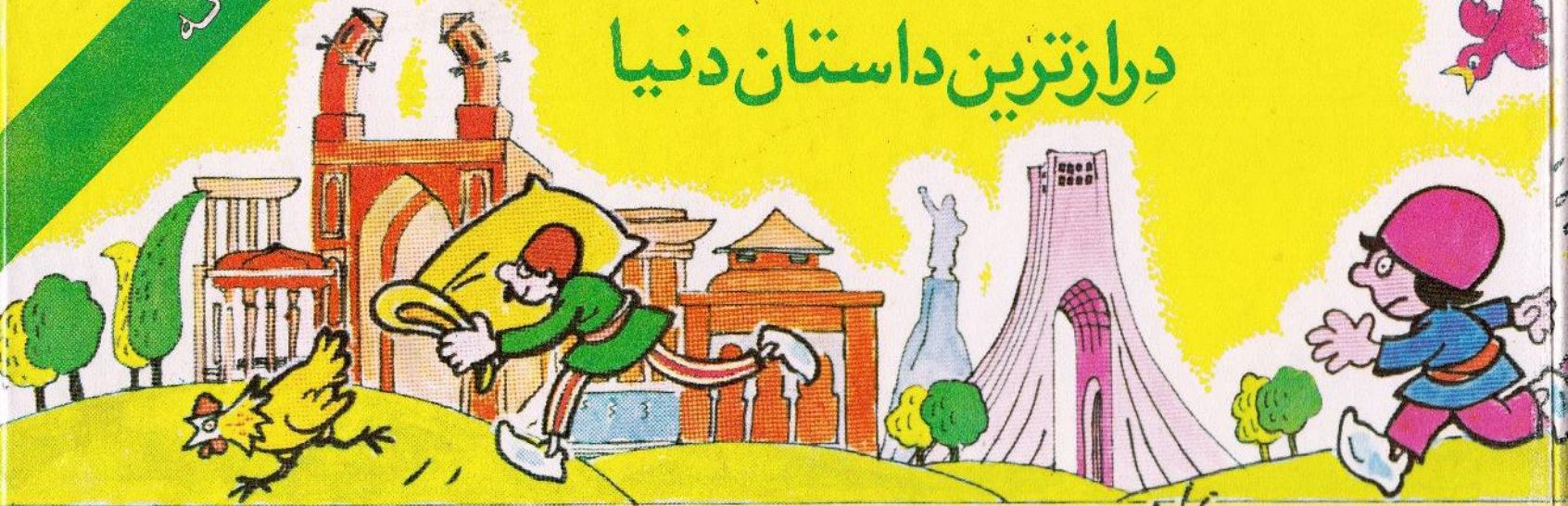


شعر کودکانه

# دزده و مرغ فلفلی

درازترین داستان دنیا





کتابهای لاک پشت

ناشر : نشر گزارش

نام کتاب : دزده و مرغ فلفلی

نویسنده : منوچهر احترامی (پورنگ)

نقاشی : لطیفی

چاپ : کناره ۳۳۱۹۱۹

چاپ چهارم - ۸۰۰۰ جلد ۱۳۶۹

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است

تلفن مرکز بخش ۳۴۴۴۰۷

قیمت ۱۲۵۰ ریال

توی ده شلمرود  
فلفلی مرغش تک بود  
یه ده بود و یه فلفلی  
یه مرغ زرد کاکلی



تنگ غروب که فلفلی  
رفت به سراغ کاکلی  
نه آب بود و نه دونه بود  
نه کاکلی تو لونه بود



داد زد و گفت :  
مرغ کاکلی ، توپول موپولی ،  
دست و پاگلی ،  
نوک حنائی ، کجائی ؟  
فلفلی هی صدا زد  
اما جواب نیومد  
تنها یه رد پا بجا ،  
مونده بود اون دور و برا



آقا فلفلی، قبا بهتن، شال به کمر،  
گیوه به پا، کلاه به سر، یه کوزه آب،  
یه سفره نون از توی ده اومد بیرون  
کد خدا گفت:  
او قور بخیر، مگه با ما قهری فلفلی؟  
عازم شهری فلفلی؟

فلفلی گفت:  
اون مرغ زرد پاکوتاه، کاکل حنای نوک طلا،  
که صدتومن می خریدنش نمیدادمش،  
دزده گرفت و بردش.  
میرم که پیداش بکنم  
دزده رو رسواش بکنم



اینجا و اونجا سرکشید  
نه مرغو دید نه دزدو دید  
از اونجا رفت به تبریز  
منظره‌هاش دل‌انگیز  
اینجا و اونجا سرکشید  
نه مرغو دید ، نه دزدو دید

یکسره رفت ارومیه  
تا ببینه کی به کیه  
اینور و دید اونور و دید



از اونجا رفت به آستارا  
شهرقشنگ با صفا  
گوشه کنارا سرکشید  
نه مرغودید ، نه دزدودید

از اونجا شد سوار فیل  
یکسره رفت به اردبیل  
کوه سهندوسیلان  
سرکشیده به آسمان  
از پشت کوه سرک کشید  
نه مرغودید ، نه دزدودید





از اونجا بی معطلی  
یکسره رفت به انزلی  
میون دریاکشتی بود  
ماهی باین درشتی بود  
تو کشتی ها سرک کشید  
نهرغو دید ، نه دزدودید



از اونجا رفت به شهر رشت  
اینور و گشت ، اونور و گشت  
تو شالیزارها سرکشید  
نه مرغو دید ، نه دزدو دید



از اونجا رفت به لاهیجان  
مردم خوب مهربان  
شهر باین مصفائی  
سرتاسرش باغ چائی  
یه گشتی توی کوچه خورد  
یه عالمه کلوچه خورد...



اینجا رو گشت ، اونجا رو گشت  
از تنکابن هم گذشت  
عروس شهرهای شمال  
مرکز باغ پرتقال  
از اونجا با مینی بوس  
یکسره رفت به چالوس  
اینجا و اونجا سرکشید  
نه مرغودید نه دزدودید



از بسکه هی بارون اومد  
از اونجا هم بیرون اومد  
نشست توی سواری  
رفت توی شهر ساری  
اینجا و اونجا سرکشید  
نه مرغودید ، نه دزدودید

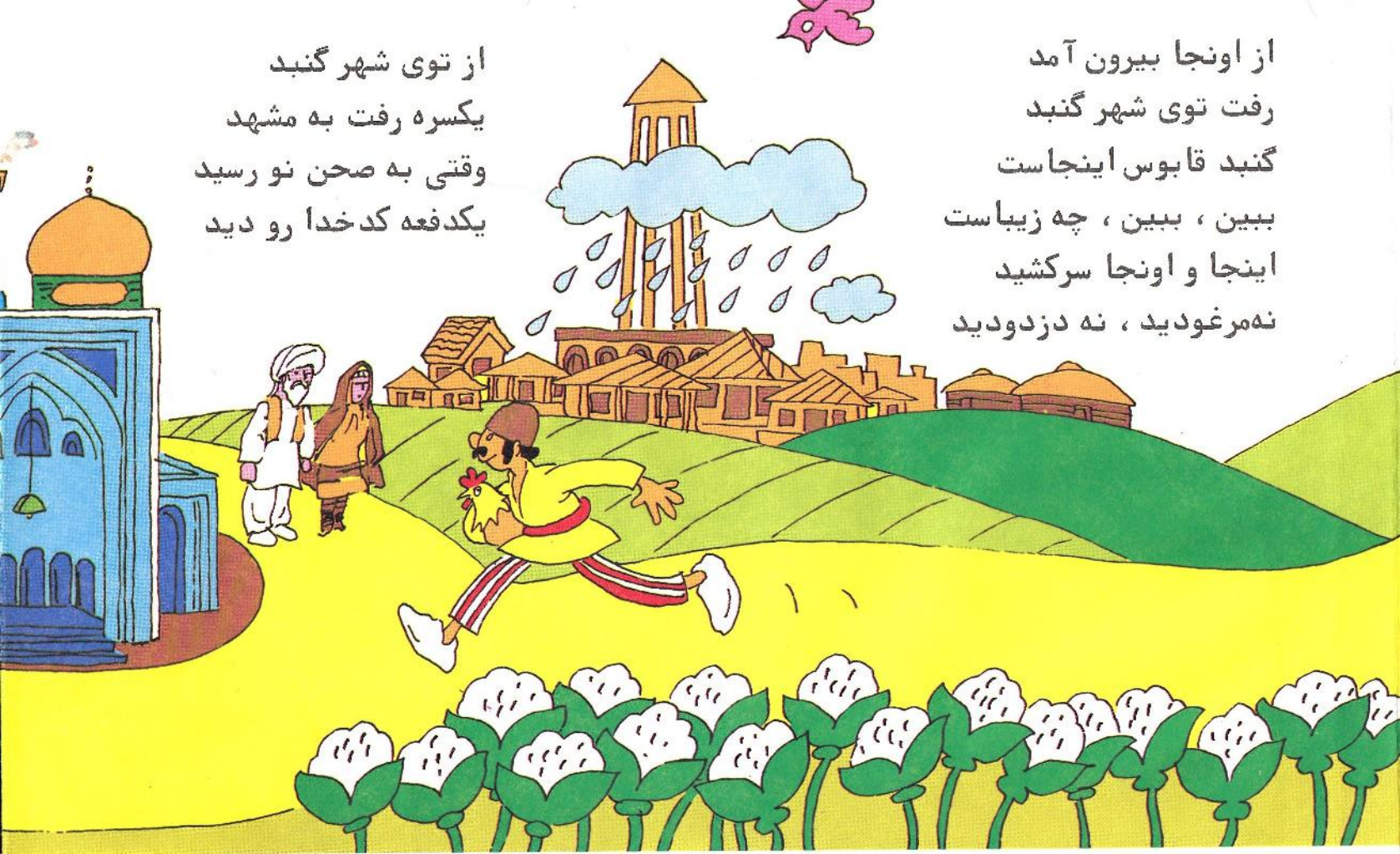


از اونجا شاد و خندان  
رفت توی شهر گرگان  
ترکمن‌های اسب سوار  
دنبال هم قطار قطار  
تو دشت و صحرا سرکشید  
نه مرغودید ، نه دزدودید



از توی شهر گنبد  
یکسره رفت به مشهد  
وقتی به صحن نو رسید  
یکدفعه کدخدا رو دید

از اونجا بیرون آمد  
رفت توی شهر گنبد  
گنبد قابوس اینجاست  
ببین ، ببین ، چه زیباست  
اینجا و اونجا سرکشید  
نهرغودید ، نه دزدودید



کد خدا گفت :  
سفر بخیر .

همه جارو گشتی فلفلی چطوری مشتی فلفلی ؟  
تنها میای تنها میری بگو ببینم کجا میری ؟

فلفلی گفت :

دارم یه جای دور میرم  
به شهر نیشابور میرم  
هندونه‌هاش چه عالییه ؟  
حقا که جاتون خالیه  
تو جالیزها سرک کشید  
نه مرغودید ، نه دزدودید





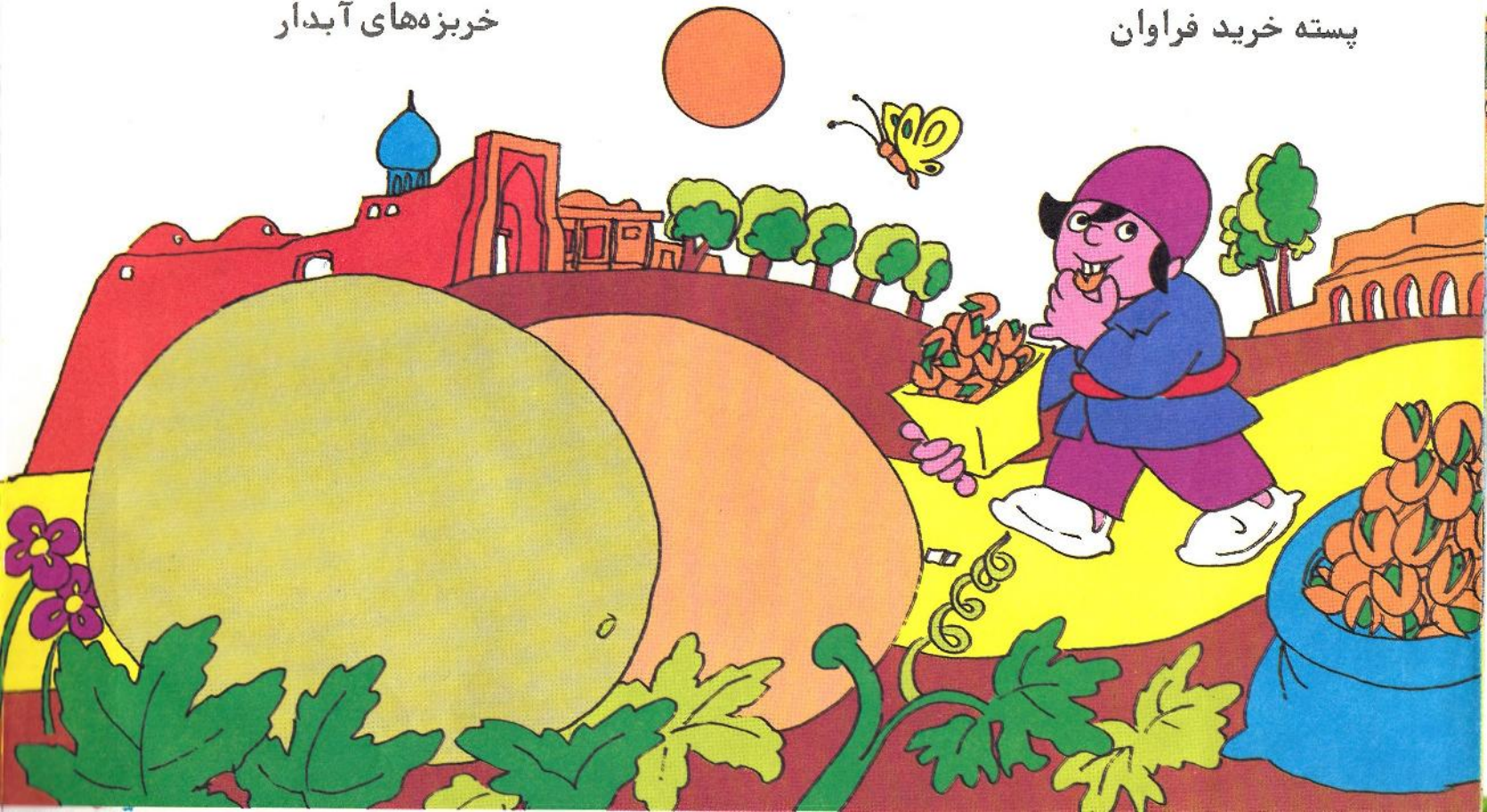
سوارسوار ، پیادهسوار  
خودشو رسوند به سبزوار

از اونجا رفت به شاهرود  
آب و هواش چه خوب بود



از اونجا رفت به گرمسار  
خربزه‌های آبدار

وقتی رسید به دامغان  
پسته خرید فراوان



از اونجا رفت به تهران  
شهر بزرگ ایران  
شهر نگو، شهر فرنگ  
هرچی بخوای، از همه رنگ  
توی شلوغی سرکشید  
نه مرغودید، نه دزدودید

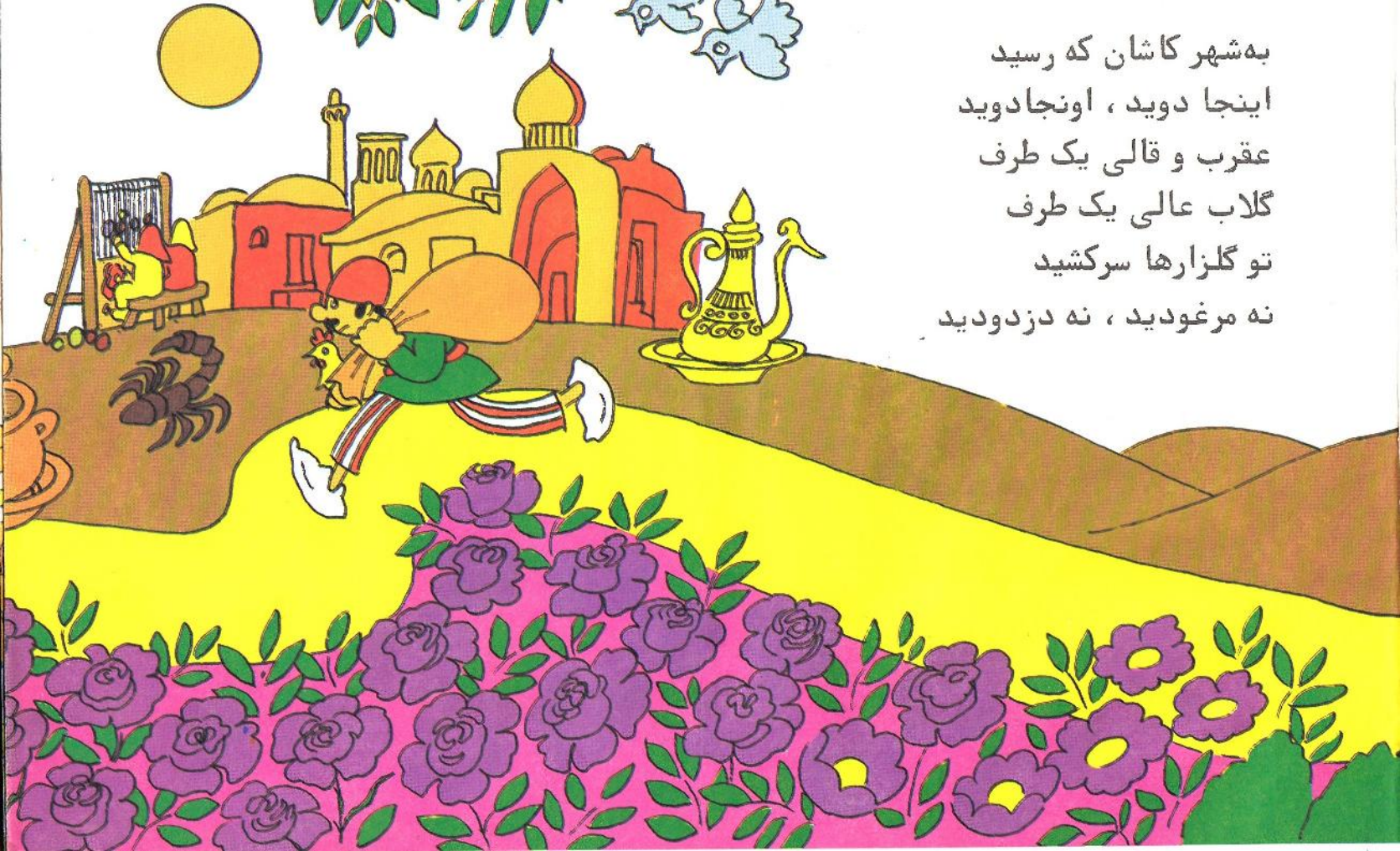


رفت و به شهر قم رسید  
سوهان فرد اعلا  
شیرین مثال حلوا  
" حلوا ی تن تنانی  
تا نخوری ندانی "

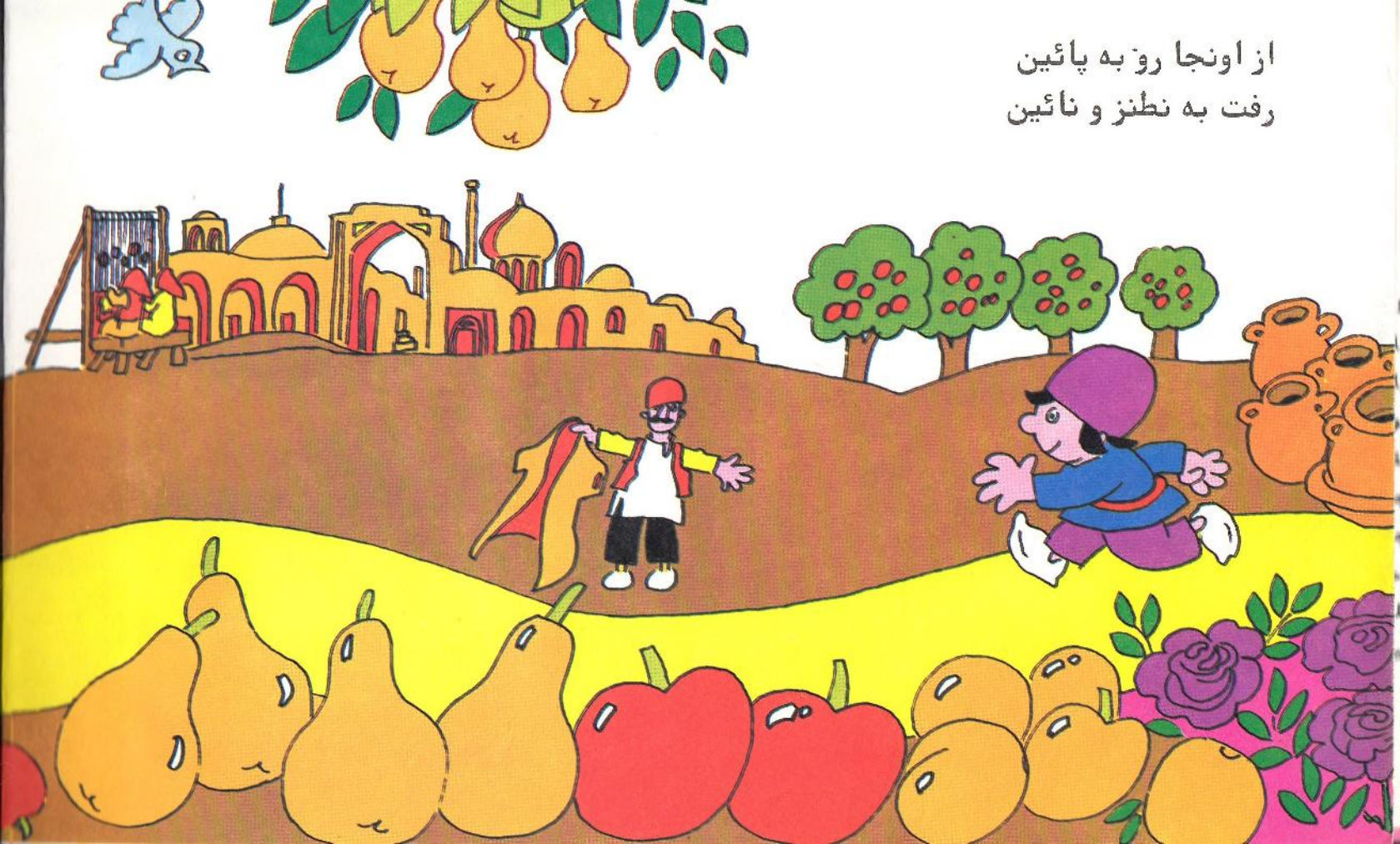
از شلوغی کلافه شد  
عازم شهر ساوه شد  
هوا پر از بوی بهار  
زمین پر از باغ انار  
اینجارو دید ، اونجارو دید



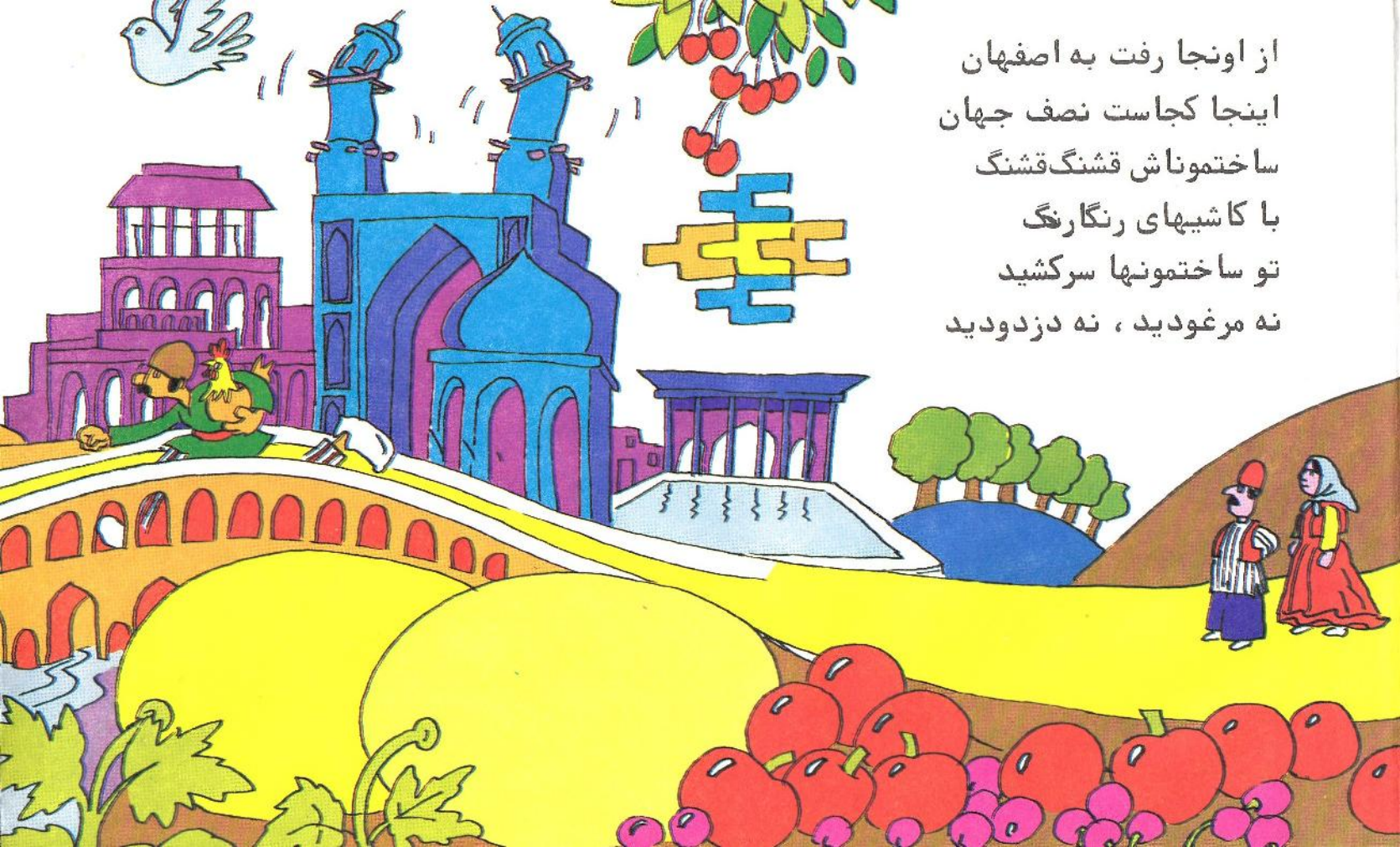
به شهر کاشان که رسید  
اینجا دوید ، اونجا دوید  
عقرب و قالی یک طرف  
گلاب عالی یک طرف  
تو گلزارها سرکشید  
نه مرغودید ، نه دزدودید



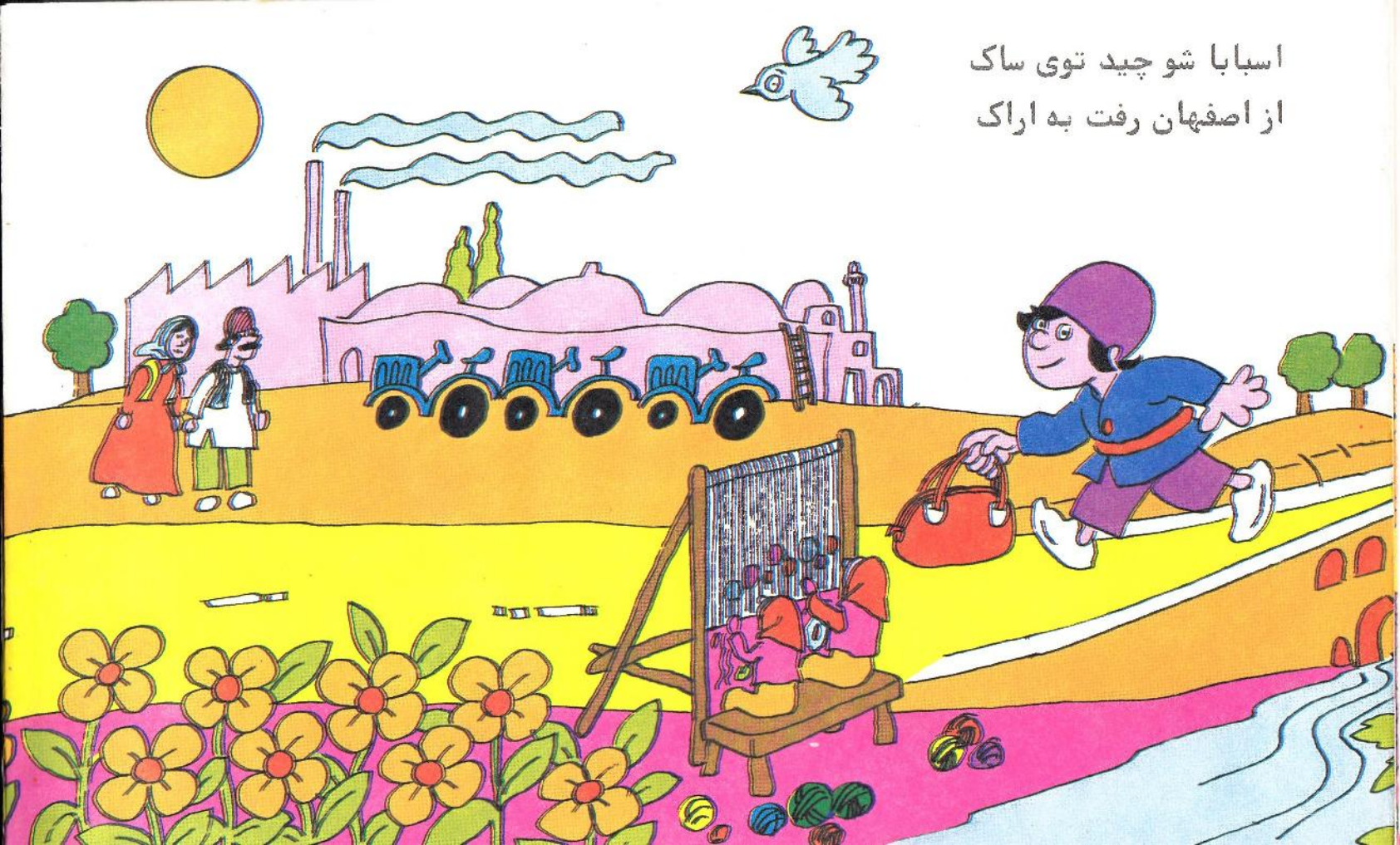
از اونجا رو به پائین  
رفت به نطنز و نائین



از اونجا رفت به اصفهان  
اینجا کجاست نصف جهان  
ساختموناش قشنگ قشنگ  
با کاشیهای رنگارنگ  
تو ساختمونها سرکشید  
نه مرغودید ، نه دزدودید

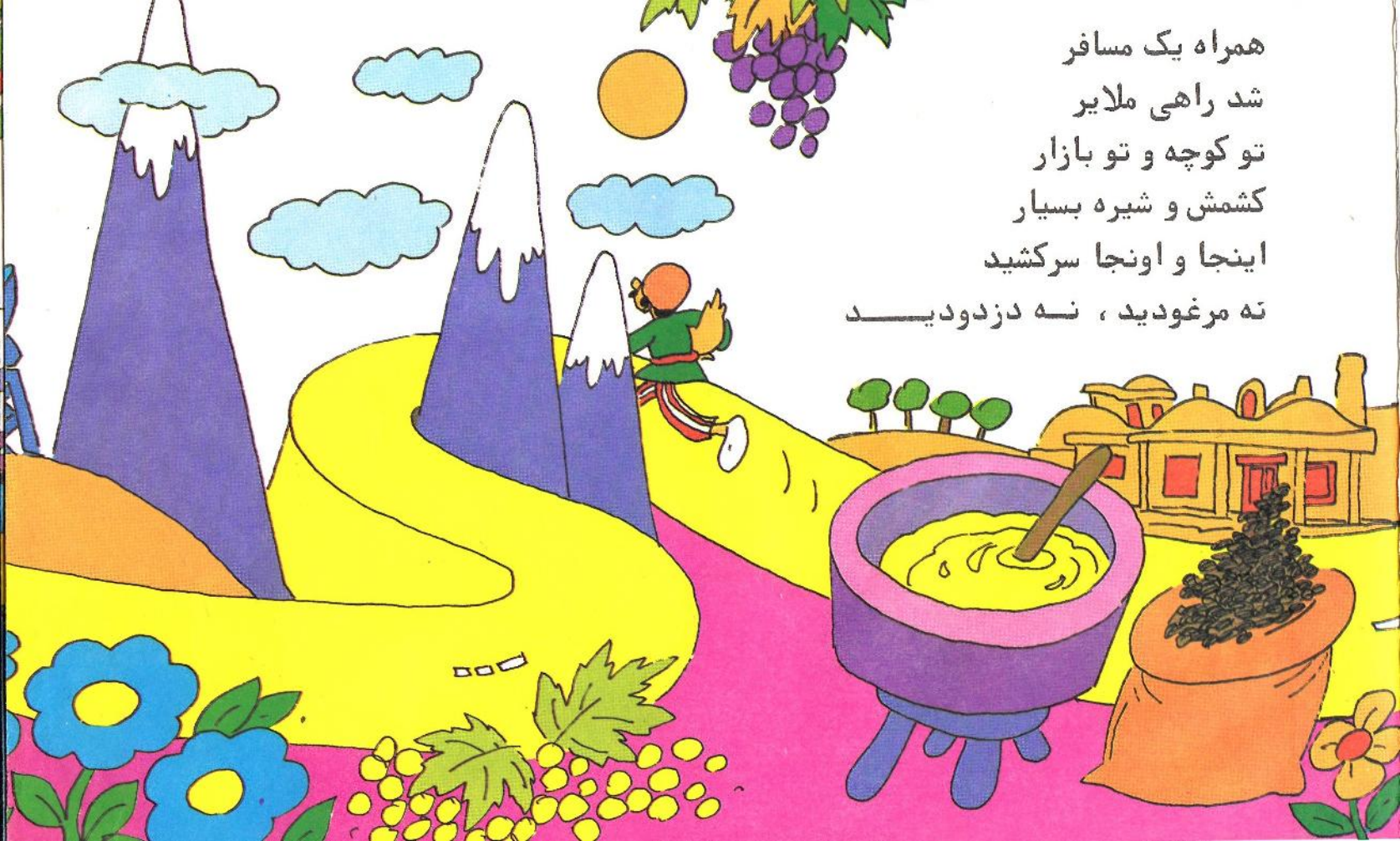


اسبابا شو چید توی ساک  
از اصفهان رفت به اراک



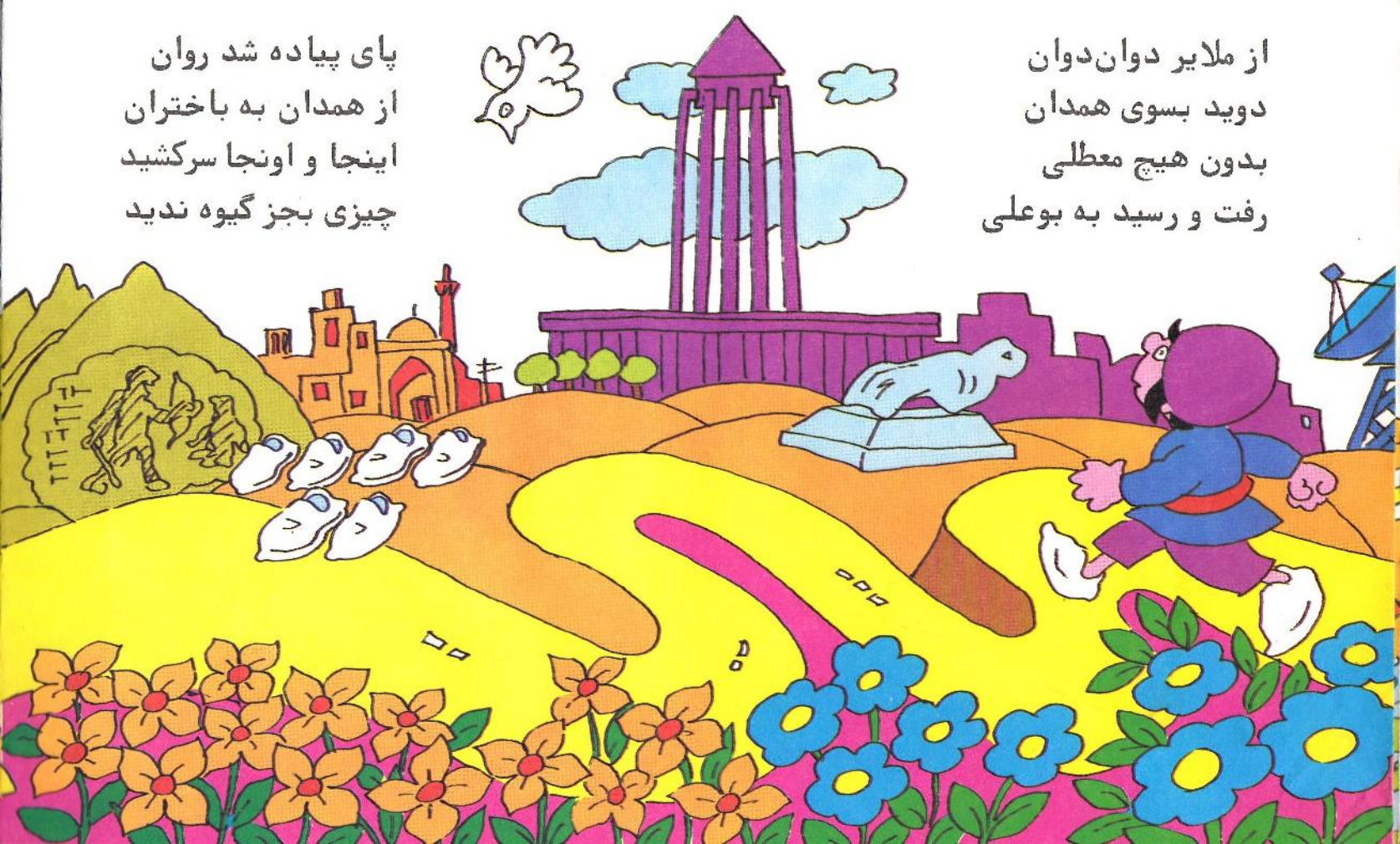


همراه یک مسافر  
شد راهی ملایر  
تو کوچه و تو بازار  
کشمش و شیره بسیار  
اینجا و اونجا سرکشید  
ته مرغودید ، نه دزدودید



پای پیاده شد روان  
از همدان به باختران  
اینجا و اونجا سرکشید  
چیزی بجز گیوه ندید

از ملایر دوان دوان  
دوید بسوی همدان  
بدون هیچ معطلی  
رفت و رسید به بوعلی



از اونجا رفت به دزفول  
هرکی بکاری مشغول  
از اونجا با یه پرواز  
پرید تو شهر اهواز

از باختران راه افتاد  
بسوی خرم آباد  
به خرم آباد که رسید  
نه مرغودید ، نه دزدودید



از توی شهر اهواز  
یکسره رفت به شیراز  
حافظ و سعدی را ببین  
چه دل فزا چه دل نشین  
اینجا دوید ، اونجا دوید  
گوشه کنار و سرکشید  
نهرغودید ، نه دزدودید



وقتی رسید غروب بود  
صحبت تانک و توپ بود  
تو اهواز هم نایستاد  
تنگ غروب راه افتاد



شد عازم رفسنجان  
از اونجا رفت به کرمان



رفت بشهر یزد رسید  
قطاب و باقلوا خرید  
پشمک و زولبیا خرید



از پشت کوه تفتان  
شد عازم زاهدان  
اینجا و اونجا سرکشید  
یک رد پای تازه دید

شهری که قالی دارد  
زیره عالی دارد  
اینجا و اونجا سرکشید  
نهرغودید ، نه دزدودید



روی شتر سوار شد  
عازم چابهار شد  
دور و برونگا کرد  
ردپاشو پیدا کرد

اینهمه آزارم دادی  
بالاخره، گیرافتادی  
حالا میخوای چیکار کنی؟  
کدوم طرف فرار کنی؟  
نه اینوری نه اونوری  
بهر است برو کلانتری



ای مرغ زرد پاکوتا  
کاکل حنای نوک طلا  
هی دنیالت دویدم  
رنج سفر کشیدم  
خوب شد که پیدات کردم  
الانه برمیگردم  
میبرمت به خونه  
میدمت آب و دونه  
دونه بخور که چاق شی  
سالم و سردماغی شی





# درازترین قصه تعقیب و گریز

